

مفهوم جهان سوم از زمانی وارد شد که بعد از جنگ جهانی دوم، جهان به دو بلوک تقسیم شد. کشورهای در این میان نه متعلق به بلوک شرق بودند و نه بلوک غرب. اکثر این کشورها به تأثیر از سلطنت استعماری رها شده بودند. جهان اول، کشورهای سرمایه داری مانند آمریکا را شامل می شد. جهان دوم کشورهای سوسیالیستی مانند شوروی را شامل می شد. جهان سوم کشورهای بودند که شامل این دو دسته نمی شدند. با فروپاشی شوروی و از بین رفتن سوسیالیسم، مفهوم جهان سوم بی معناست.

کشورهای شمال و جنوب اصطلاح جدیدی بود که جایگزین جهان اول و دوم و سوم شد. توسعه یافته ← توسعه نیافته

ترجمه توسعه نیافته غلط است که بر اساس وابسته توفی شده است. در واقع ترجمه صحیح *underdevelopment* کم توسعه یافته است.

در حال حاضر مصطلح ترین واژه، «در حال توسعه» است.

کشورهای در حال توسعه، کشورهای هستند که غالباً یا مستقر بودند یا در تجارت نابرابر با استعمارگران قرار داشتند. فقر، دولت های فاسد و ناکارآمد، شکست دولت، ... مسائلی هستند که این کشورها با آن مواجه بوده اند. گستره این کشورها در حال توسعه بین آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است.

تقسیم بندی شمال و جنوب از لحاظ جغرافیایی نیست. مثلاً استرالیا که در جنوب قرار دارد، در زمره کشورهای توسعه یافته به شمار می رود.

منابع محدود، رشد جمعیت، ... مانعی بر سر کشور در حال توسعه برای توسعه یافته است. مانند کشورهای آفریقای، پاکستان، ...

از شاخص های توسعه یافته: *HDI* (امید به زندگی، درآمد سرانه، نرخ سواد، ...)

تفاوت این کشورها در حال توسعه: بعضی از کشورها از لحاظ میانگین درآمد برابر با کشورهای توسعه یافته اند. اما برخی دیگر بسیار پایین اند. برخی قدرت بسیار بالایی از لحاظ تأثیرگذاری سیاسی دارند مانند چین، برزیل، آمریکا، بریکس، ... حکومت های کشورهای در حال توسعه متفاوت اند. در گذشته بین تر اقتدارگرا بودند اما امروز بین تر این کشورها کم و بیش دموکراتیک شده اند. به لحاظ کارآمدی حکومت نیز متفاوت اند؛ برخی دولت های قوی و برخی دیگر ضعیف و ناکارآمد هستند. در برخی کشورها نوعی هویت ملی ایجاد شده و در دیگر کشورها هویت ملی معنایی ندارد.

این تنوع موجب تفاوت و یا تجدید نظر در نظریات کورهای در حال توسعه شده است. یکسان دیدن مسائل کورهای جهان سوم، صحیح نیست.

مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم | دکتر سیدامامی | جلسه اول [حقیقه ۱] | ۱۹، ۱۱، ۹۳

از دهه ۱۹۸۰ میلادی به این سو در هر دو مکتب مدرنیسم و وابستگی تجدید نظر صورت گرفته است. با توجه به روندهای جهانی شدن به ویژه در حوزه ارتباطات و بهم پیوستگی بازارها جهانی، نظریات جهانی شدن جایگزین نظریات توسعه و نوسازی شدند.

شخصیات توسعه، جهان در حال توسعه را آن چنان ممتاز از جهان توسعه یافته نمی دانند؛ به دلیل برآمدن جهانی شدن حوزه ای مطالعاتی توسعه: دموکراتیزه شدن. چرا دولت با دچار بحران و شکست خود رکن شده اند؟

توسعه سیاسی به ۱۹۵۰ میلادی بازمی گردد. گفتند کورهای توسعه یافته الگویی از توسعه را به نمایش می گذارند که کورهای توسعه نیافته باید از آن تبعیت کنند.

* الگویی کورهای دموکراتیک غربی را نشان دهنده توسعه سیاسی می دانستند.

رسیدن به توسعه سیاسی در کورهای غربی از طریق یک روند واحد نبوده است. در برخی کورها مثل فرانسه انقلاب، در برخی دیگر روندی طولانی بوده مثل انگلستان و در برخی کورها توسعه از بالا و از طریق تحکیم صورت گرفته مثل آلمان.

* منطبق ترین دیدگاه در مورد توسعه سیاسی، نظریه توسعه سیاسی گابریل آلموند است. او از نظریه کارکردگرایی ساختاری یا سیستم گرایی، مفهوم نظام سیاسی را اقتباس می کند. در تحلیل سیستم به درون دادها و بیرون دادها توجه می شود. او توسعه سیاسی را آنند می داند که طرف آن کارکردهای توانمندی سیاسی به نحو فزاینده ای با ساختار تخصصی پیوند پیدا می کند.

به معنای آلموند، مجموعه Input ها عبارت اند از:

- جامعه نپذیری سیاسی
- گزینش یا استخدام سیاسی
- بیان یا طرح منافع و درخواست ها
- جمع منافع یا درخواست ها

و output ها عبارت اند از:

- به تدوین قوانین
- اجرای قوانین
- نظارت یا قضاوت بر قوانین

ساختارها از دیدگاه آلموند عبارت اند از: ۱- احزاب سیاسی ۲- نهادها و سازمان ها ۳- نهادهای اجرایی
برای جمع منافع جنبی های مختلف ۴- برای قانون گذاری

برای جامعه نپذیری سیاسی نهادهای مختلفی نام بردارند؛ مثل رسانه ها، نظام آموزش، احزاب، بسیج، NGOs، ...

هر نظام سیاسی در کشورهای در حال توسعه نیاز به پروازندن به نیروی بانفوذ دارد؛ (از دیدگاه آلموند)

۱- توانایی استخراج: نظام سیاسی بتواند منابع مادی و انسانی را طوری بهره‌براری کند که در جهت توسعه آن باشد.

۲- تنظیم: توانایی ایجاد نظم در جامعه از طریق اعمال کنترل مادی لازم بر رفتارهای فردی و اجتماعی.

۳- توزیع: نظام سیاسی بتواند انواع فایده‌آرامی‌ها را میان گروه اجتماعی به گونه‌ای که مورد وفای همگان باشد، توزیع کند.

۴- نادرین: جانداختن یک غار برای ایجاد یک هویت مشترک مثل پرچم، زبان مشترک، سالگردها، سرود کشور

۵- پاسخگویی (مسئولیت پذیری) که روی ذهنیت‌ها اثر می‌گذارد.

که نظام سیاسی بتواند در برابر انواع مطالبات یا شکایات که در جامعه وجود دارد پاسخگو باشد.

• افزایش این توانایی‌ها به غلبه بر چهار مشکل اساسی کمک می‌کند:

۱) مشکل دولت‌سازی و ایجاد یک نظام کارآمد. با دولت‌سازی می‌توان بر بحران نفوذ غلبه کرد. [در پاکستان بحران نفوذ وجود دارد]

۲) ملت‌سازی و غلبه بر بحران هویت. در ایران مهم‌ترین تلاش‌ها که درباره ایجاد هویت شده مربوط به دوران

صفویه است با استفاده از دو مؤلف: زبان فارسی و مذهب شیعه.

۳) مشارکت

۴) بحران توزیع؛ منابعی که در جامعه وجود دارد چگونه بین مردم توزیع شود.

انتهادهایی که به نظریه آلموند مطرح است:

۱- نظریه آلموند، نظریه‌ای عام است و برای همه کشورها نسبی و واحد بین‌المللی در نظر گرفته شده است. در واقع نظریه آلموند کاملاً از الگوی نظام آمریکا برای توسعه یافته‌ها استفاده می‌کند.

۲- تفاوت میان کشورهای مختلف، میزان توسعه یافته‌ها، آداب و رسوم و سنت‌های کشورهای در نظر گرفته شده است. نظریه‌ای عام و جهانی قبول داده است.

- از دهه ۱۹۹۰ به این سو شاهد نظریه‌های مختلف توسعه سیاسی هستیم.

← مقاله‌ی لوسین پائس

* نظریه‌های مختلف توسعه سیاسی را می‌توان در ۳ دسته تقسیم‌بندی نمود:

۱) نظریه‌هایی که بر اصل برابری همه انسان‌ها تأکید می‌کنند. یک شهرزود از حقوق یکسان با سایرین برخوردار است. از نظر سیاسی، شهروندان برابرند. توسعه سیاسی را در گسترش برابری می‌دانند.

۲) توسعه سیاسی را در افزایش توانایی‌ها و با ظرفیت‌ها نظام سیاسی می‌دانند.

۳) به تأثیر بین نقش‌ها و ساختارها و تخصیص شدن آن‌ها تأکید دارند.

از جمله تجربه نظریاتی که در هر دو ملک نوسازی و وابستگی شده است این است که بردو طایفه سنت و مدرنیسم غلبه کرده اند. اولاً متوجه شده اند که مدرنیسم، موجب کنار گذاشتن سنت ها نیست. بیاوری از سنت ها در فرآیند توسعه نوسازی می شوند و بازتولید می شوند.

ثانیاً متوجه شدند عناصری که از سنت ها چه باقی می ماند، بر تحدد تاثیر گذارند.

ثالثاً برخی از عناصر جامعه سنتی می توانند باقی بمانند و به نحو احسن در توسعه یافتگی تاثیر گذارند و بکار روند.

مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم | دکتر سید امامی | جلسه سوم [هفته سوم] | ۲۶، ۱۱، ۹۳

مفروض اکثر نظریه پردازان نوسازی: نوسازی اقتصادی اجزای موجب نوسازی سیاسی خواهد شد.

نظریه در مورد توسعه سیاسی ارائه می شود که خیلی خوش بینانه بود به گونه ای که سیاستمداران، خود را با سایر ارباب جدید به طور عقلایی، تطبیق می دهند. این فرآیند خود به خود و به تدریج انجام می شود و رژیم های این سنت های روند.

اما برخی از پژوهشگران قائل به این موضوع نبودند مانند هاستینگتون که می گویند این فرآیند خود به خود نیست. هاستینگتون با بررسی این خود به این نتیجه رسید که بیش از آن که شاهد تطبیق حکومت ها با شرایط جدید باشیم، شاهد ~~اصولاً~~ انحطاط سیاسی بوده ایم. رژیم ها به سمت آمداگرایی، یکجانبه گرایی و فساد سیاسی پیش رفته اند.

از طرف دیگر در میان نظریه پردازان ادغال نیز منتقدان ^{وابستگی} ملک مدرنیسم ایجاد می شود. جمله ای اندیشه این ملک در جلات یکی از بنیان گذاران آن "آذره گویند فراتر" می توان یافت: کم توسعه یافتگی در پدیده طبیعی در میان جوامع نیست. بلکه ناشی از توسعه برخی جوامع است. او از عبارت "توسعه کم توسعه یافتگی" استفاده می کند. برای توسعه یک دسته از کشورها، به حاشیه رفتن برخی دیگر از کشورها لازم است. تا وقتی کشورها متکی به خود بودند چنین شرایط نبود؛ اما هنگامی که تجارت کشورها بهم وابسته شد، برخی کشورها عقب مانده نگه داشته شده اند.

در این ملک، کشورها به دو دسته تقسیم می شوند ^{مرکز} _{پیرامون}

استدلال آن ها این است که کشورها کم توسعه یافته باید مدرنیسم را انتخاب کنند و آن قطع ارتباط اقتصادی با نظام سرمایه داری است. (delinking) پیوند زدن با نظام سرمایه داری. توسعه کشورهای غربی و سوم به عنوان نمونه ای از این پیوند زدن مطرح می شود.

اتفاقات با ملک وابستگی: ۱. نظریه ای جهان شمول مطرح کرد. ۲. تمام اشکال توسعه یافتگی را در امریاسم (۴)

در دید و نگاه به مسائل و مشکلات داخلی ندانست. **۳** به نقش و اراده کشورهای جهان سوم توجهی نداشته.
* در مقابل این انتقادات تجدید نظرهای صورت گرفت؛ از جمله نظریه جدیدی که وارستین ارائه می‌کند.
نظریه وارستین با عنوان نظریه نظام جهان ارائه می‌شود. او می‌گوید باید کشورهای نیمی پیرامونی را نیز
در نظر گرفت. این کشورها شبیهت‌هایی به مرکز و شبیهت‌هایی به پیرامون دارند و در حال گذارند.
مقتضیات نظام جهانی موجب رشد و توسعه کشورهای نیمی پیرامونی می‌شود.

نظریه کاردوزو و

در کلیت نظریه پردازان دگر مارکسیست و نئومارکسیست توجه بیش‌تری به مسائل کشورهای جهان سوم نمودند.

* نقش سیاست و دولت در توسعه و نوآوری مورد توجه هر دو مکتب توسعه پس از بارنزلی قرار گرفت.

* به رغم تجدید نظرها، هر دو مکتب ادامه یافتند اما اعتبارشان کاهش پیدا کرد.

دو روئداد مهم در دهه ۱۹۹۰:

۱) مسئله جهانی شدن توجه نظریه پردازان علوم اجتماعی و علوم سیاسی را جلب کرد.

۲) یکی از دو بلوک رقیب (شوروی) فروپاشید.

پیوند اقتصاد کشورهای جهان و گسترش ارتباطات جهانی اکنون مسائل جهانی را شکل می‌دهد.

در حوزه → رشد حجم تجارت جهانی در مقابل با تجارت داخلی.

یکپارچه شدن فرآیند تولید کالاها و خدمات در دنیا.

تغییرات شگرف در سطح مبادلات پولی و مالی که در پی انقلاب اطلاعاتی ایجاد شده است.

* جهانی شدن در بعد فرهنگی: تعامل مردم در بعد فرهنگی و آگاهی یافتن از فرهنگ‌های مختلف افزایش یافته است. این مسئله موجب شده یک زندگی نقطه‌ای دیگر از دنیا مورد توجه مردم نقاط دگر شود.

ارتباطات فرهنگی به دو فرآیند متضاد منجر شده است:

← از یک طرف همگرایی فرهنگی: کشورها به سمت یک شدن پیش رفته‌اند. یکپارچه شدن فرهنگی را در حوزه‌های مختلف یک زندگی شاهدیم (بخش نام این فرآیند را «مک دونالدی» شدن جهان می‌گذارند).

← از طرف دیگر فرهنگ‌های کوچک نسبت به ویژگی‌ها خاص فرهنگی خود آگاهی یافته‌اند و نوعی مقاومت ایجاد شده.

است. تفاوت های قومی و مذهبی (مانند کردها و داعش) شکل می گیرد. این تفاوت ها در برابر جهانی شدن وجود می آید. اصطلاح «حویت» های متفاوت توسط گاستر ايجاد شده است.

اگر به نوشتگان جهانی شدن مراجعه کنیم، خواهیم فهمید که مسائل جهان سوم زیاد توجه نمی شود.

چند نکته قابل برداشت از نوشتگان جهانی شدن:

۱ - در روند جهانی شدن، سرشت سیاست در کشورهای جهان سوم تغییر می کند و ابعاد جهانی می یابد و مسائل از مسائل دنیاست.

- بحران های خاص می طاری می شود؛ مانند کم شدن زمین / برزدها / ...

- تروریسم

- پناهندگان

۲ - در بسیاری از زمینه ها، دولت های ملل کمتر اوضاع را از دست داده اند. استقلال عمل دولت ها محدود شده است.

۳

طبقات اجتماعی جهانی شده شکل گرفته است.

* جهانی شدن موجب پیوند نزدیک تر کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته شده است. لذا نظریه پردازان مکتب توسعه بر این باورند که این پیوند باعث توسعه کشورهای جهان سوم می تواند شود.

* در میان کشورهای در حال توسعه، روندهایی موجب تأثیر میان آن ها شده است. مسائل هر یک از کشورهای در حال توسعه متفاوت است.

* نوعی سرخوردگی در باره نظریات کلان به وجود آمده است. نوعی اشتغال کلیه وجود دارد. این اشتغال لزوماً بد نیست. حوزه هایی وجود دارد که می تواند موجب توسعه شود؛ از جمله:

← گذار به دموکراسی.

← حکمرانی خوب؛ به بررسی رابطه سیاست و اقتصاد می پردازد.

← صلح و امنیت کشورهای در برابر مخاطرات و بحران های داخلی.

گذار به دموکراسی: روند دموکراتیزه شدن کشورها، فرود آمدن سوری موجب تقویت گذار به دموکراسی است. از سال

۲۰۰۰ به بعد خوشبینی نسبت به دموکراتیزه شدن همه کشورهای از بین رفت.

حکمرانی خوب: چند مؤلفه دارد: مشارکت همی شهروندان / سیاستمداران / نمایندگان واقعی مردم باشند / نبود فساد سیاسی / پاسخگویی دولت / ...

توسعه ملی تا حد زیادی با حکمرانی خوب مرتبط است. برخی تفاوت بردارین بر این باورند که حکمرانی خوب، مقدمه توسعه اقتصادی است. در واقع این نظریه عکس آن است که توسعه اقتصادی موجب توسعه سیاسی شود. **صالح دانست:** در کشورهای در حال توسعه، مثل از جمله جنگ‌ها داخلی، کشمکش‌ها قومی و مذهبی و ... مانع توسعه یافتگی این کشورهاست.

آیا اتخاذ رویکرد متمایز برای توسعه یافتگی کشورهای در حال توسعه ممکن است؟

رویکرد متمایز و خاص برای توسعه کشورهای در حال توسعه، دیگر امکان پذیر نیست.

مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم | دکتر سید امین | جلسه چهارم [مجلس ۱۹۹۸] | ۳، ۱۲، ۹۳

یکی از جلوه‌های جهان شدن، جهانی شدن اقتصاد است. امروزه بسیاری از صنایع کاربر (یعنی فعالیت‌ها) که نیاز به نیروی کار دارد) به کشورهای جهان سوم منتقل شده است؛ به دلیل سطح پایین دستمزد. شرکت‌ها چند ملیتی این کار را بر عهده گرفته‌اند. شرکت‌های فراملیتی عنوان بهتر است؛ مانند شرکت تویوتا. این انتقال صنایع به کشورهای جهان سوم، گاه موجب توسعه شده (مانند چین) و گاه در بسیاری از کشورها، چنین انتقاری نیافته است.

سهم تولید کالا در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۵۰٪ به ۲۵٪ افزایش یافته است. این موضوع در برخی کشورهای در حال توسعه از جمله آفریقا توسعه‌ای رخ نداده است.

- در دهه ۶۰ ذیل نظریات وابستگی این موضوع مطرح گردید که تجارت در میان کشورهای در حال توسعه موجب چینی شدن اقتصاد شده است.

- در قرن ۱۹ استعمار و انتقال منابع کشورهای موجب شکل‌گیری اقتصاد جهانی شده است.

* در نظریه وابستگی دودسته از کشورهای وجود دارد **مرکز** **پیرامون**

- پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از کشورهای استقلال یافتند. این کشورهای زیربنای اقتصادی ضعیف داشتند و

تولید و صنایع در آن‌ها وجود نداشت. این کشورهای ناچار بودند سوندرای اقتصاد خود را با استعمارگران (۷)

خود حفظ کنند. در این میان ایالات متحده آمریکا به تدریج حضور اقتصادی خود را در بین مستعمرات اروپاییان تقویت نمود.

با فروپاشی شوروی، موانع سیاسی شکل گرفته اقتصاد جهانی نیز برداشته شد. در اقتصاد جهانی شده در قرن ۲۰، برخی کشورها بهره‌های زیادی بردند مانند ترکیه، امارات، چین.
 اواخر از جهانی شدن اقتصاد

در سال ۱۹۵۱ اضرک هند گسترده به این مجموعه اضافه شدند مثل فلسطین، ویتنام.

اما شمار بیلیونری از کشورهای در حال توسعه نوشته اند از اقتصاد جهانی شده بهره‌هاشم را ببرند و لذا فاصله‌های کشورها کوچک یافته با این کشورها روز به روز افزایش یافته است.

* در دهه ۱۹۸۰ نظریه اقتصادی تئوری بیستم به گفتمان غالب تبدیل شد. بر اساس این نظریه، زردون موانع از سر راه تجارت موجب توسعه اقتصادی هر کشور. بانک جهانی به شدت تحت تأثیر این نظریه قرار گرفت. «اجماع واشنگتن» نامی است که بر این فرآیند گذاشته اند.

افزایش رقابت موجب افزایش کارایی اقتصادی هر کشور. آدام اسمیت هرگونه مداخله دولت کم تر باشد، رقابت میان تولیدکنندگان افزایش می‌یابد. دست‌پنهان / نامرئی اقتصاد، روابط میان عرضه و تقاضا را تنظیم می‌کند. هرچه کارایی بین هر کشور، ~~شماره~~ ثروت یک ملت حداکثر می‌شود.

ریکار دو نزیه هر کشور باید در تولید کالاهایی تخصص یابد که در آن کالا مزیت نسبی دارد.

* در اوایل قرن بیستم رکود بزرگ اقتصادی موجب هر کشور کمیتر به نقد نظریه تئوری بیستم می‌پردازد. او به نفس تنظیم کننده دولت از طریق ابزارهای پولی و مالی اشاره می‌کند. در شرایط رکودی باید نرخ بهره را کاهش دهد و توان خرید طبقات پایین را با انواع کمک‌ها بالا ببرد.

بعد از بحران اقتصادی بزرگ و خروج از رکود، اقتصاد کمتز ^{و دولت رفاه} در دستور کار قرار گرفت. (از ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۰)

بحران‌ها ادواری اقتصاد بر اثر دو عامل رخ می‌دهد:

- ۱ ← کاستی مصرف underconsumption
- ۲ ← تولید مازاد بر نیاز overproduction

با آمدن ساچره آنتون و ریگان در آمریکا، نظریه تئوری بیستم دوباره در دستور کار قرار گرفت. نظریه‌های

نظریه غالب این دوره است.

آزادسازی اقتصاد و تعدیل ساختاری

آزادسازی اقتصاد در عرصه داخلی :

< گارانتی کردن نیروی کار از طریق تعدیل قوانین دست و پاگیر کار

< کاهش نقش دولت در اقتصاد

< جلوگیری از فساد یا کاهش آن (فساد اداری و اقتصادی)

آزادسازی اقتصاد در عرصه خارجی : تجارت آزاد / ...

سیاست های تعدیل ساختاری

هدف : حفظ توازن پرداخت های کشورها .

عناصر : کاهش ارزش پول ملی ؛ مزایا : - افزایش صادرات .
- افزایش قیمت کالاهای وارداتی و روان کردن به کالاهای داخلی .

تبدیل سرمایه های فرمایشی

زودرن

توصیه ای که به کشورها در حال توسعه می رسد این بود که به مزیت نسبی خود تکیه کنند و سیاست صنعتی شدن بیشتر بر صادرات را دنبال کنند .

تکیه بر مزیت نسبی ازجمله در بسیاری موارد راهگشاست اما مورد انتقاد است و افق تیره است :
موجب می شود اقتصاد کشورها تک محصولی بماند و کشورهای آنها خام فروشی نمایند . مثلاً در کشورهای آسیایی بیش از ۷۰٪ صادرات مربوط به صادرات منابع خام است . یکی از مشکلات در این عرصه این بوده که قیمت کالاهای خام سال به سال کاهش یافته است .

دولت‌ها که به کشورهای در حال توسعه برای توسعه اقتصادی شده است:

۱) جایگزینی واردات

۲) توسعه صادرات

جایگزینی واردات به این صورت که کالاهایی که وارد است وارد شود، در داخل تولید شود. برای اجزای شدن این سیاست نیاز است دولت اولاً سرمایه‌گذاری کند و ثانیاً جلوه واردات را بگیرد. کمک های سرمایه‌ای به صنایع در توان بسیاری از کشورهای نیست؛ لذا به گرفتن وام روی آورند. این سیاست با چند مسئله عمده مواجه بود؛ لذا در بسیاری کشورهای کارایی نداشته است:

۱. صنایعی که به یکتا بودن کمک های دولتی بدین امر، علاقه دارند دولت‌ها بمانند و برای استقلال خود تلاش نمی‌کنند. از طرف دیگر نبود بهره‌وری موجب گرایش به کالاهای خارجی می‌شود.
۲. بازارهای داخلی به قدری بزرگ نیست که بتواند جوابگوی عرضه کالا باشد.
۳. امکان واردات از بین نمرود. این صنایع هم‌چنان نیاز به واردات دارند.
۴. بسیاری از کشورهای صنعتی اروپا و خود آمریکا از طریق همین سیاست صنعتی شده‌اند. اما اکنون بانک جهانی، به توسعه صادرات تشویق می‌کند.

سیاست تعدیل صادراتی در برخی کشورهای آسیای شرقی و آمریکای لاتین نتایج مثبتی همراه داشته است.

۱) برنامه‌های ریاضت مالی: برای ایجاد ثبات در اقتصاد کشورهای دولت باید نرخ بهره و نرخ و تقاضا را کاهش دهد. این کار موجب می‌شود تورم به تولید بین برسد. کاهش تقاضا نیز موجب افزایش صادرات می‌شود. در عمل چنین اقدامی نتایج دارد. این عوامل شرط لازم برای سرمایه‌گذاری اند نه شرط کافی. مثلاً قوانین حمایت از کار، نوع مالیات که مشوق تولید باشند، ... نیز برای سرمایه‌گذاری لازم اند. برخی موانع مانند دولتی نیز باید حذف شوند.

از طرف دیگر کاهش تورم دولت به سرمایه‌گذاری موجب می‌شود بخش خصوصی نیز دست از کار بکشد و منتظر بماند. دولت باید از هزینه‌هایی که تورم‌زا است، جلوگیری کند. مثل دادن یارانه‌ها مستقیم، سوبسید دادن، صرف کردن منابع در جهت نظامی و امنیتی.

۲) خصوصی سازی: از تمام موارد کمی فایده‌تر بوده است.

از عواملی که منجر به تشویق به خصوص سازی شد :

این که دولت با خصوصیت، در همه موارد صحیح نیست.

اشکالاتی در خصوص سازی وجود دارد (مغایب) :

- اگر دولت ناکارآمد، بجز خصوص سازی باقی، خصوص سازی با شکل مواجبه شود.

۱۳) آزاد سازی تجاری : به منظور افزایش کارایی و صادرات صورت می گیرد.

سیاست آزاد سازی در کشورهای نوپا در عرصه اقتصاد صحیح نیست. باید زمانه زیربنای اقتصادی به وجود آمد و توانایی رقابت در محصولات داخلی شکل گرفت، سیاست آزاد سازی تجاری را به کار بست.

۱۴) کاهش نرخ پول کشور : سبب شود کالاهای داخلی با قیمت پایین تر صادر شود و کالای گمتری وارد شود.

اما همواره این سیاست مفید نیست؛ مثلاً بسیاری از تولیدات داخلی ممکن به اجزای خارجی است؛ لذا این سیاست به این تولیدات ضربه می زند.

« کشورهای در حال توسعه در عرصه سیاست بین الملل »

مركز اصلی بین تر بر کشورهای قدرتمند هستند. ۴ جمعیت جهان خارج از چهار صوب روابط بین الملل هستند. کشورهای جهان سوم از دو منظر در روابط بین الملل مهم هستند: ۱) جمعیتی که دارند ۲) توسعه ای در عرصه اقتصادی و سیاسی یافته اند؛ مثل چین، هند، بنیزل، ترکیه، ایران.

بافزایش کشورهای مستقل پس از جنگ جهانی دوم، این کشورهای جهان سوم موسم شدند. در دوران جنگ سرد، تلاش دو ابر قدرت بر سر جهان سوم به وجود آمد. این تلاش ها در جهت افزایش نفوس و موقعیت استراتژیک بوده است.

چرا آمریکا به دنبال استعمار زایی بود؟

چون آمریکا مانند سووی و انگلستان دارایی مستقره نبودند. با استعمار زایی می توانستند جایی برای خود را در کشورهای مستقره تثبیت کنند. بخشی از این نفوذ در جهت منافع اقتصادی بود (مثل نفوذ در عربستان برای استفاده از نفت) و بخشی از این نفوذ در جهت منافع استراتژیک و سیاسی بود (مثل ایران).

جنگ کره باعث شد آمریکا اولویت اول خود را مبارزه با کمونیسم قرار دهد. این موضوع باعث شد آمریکا منافع کشورهای مخالف با کمونیسم را بود؛ چهار کشور را در دستور استیک و صراحتاً کشورهای غیر دموکراتیک.

فشار بر کشورهای در حال توسعه بر سر بیستین به دو اردوگاه باعث شد این کشورها به فکر تشکیل مجامعی جدید به نام کشورهای عدم تعهد بیفتند. بدین ترتیب موج جدیدی از توسعه یافتگی و کاهش فقر و عقب ماندگی اقتصادی به راه افتاد. خوشبینی برای

بین ایران، فرانسه، سوئد و آمریکا شروع کشورهای آغاز شد. این فرایند در برخی از مناطق مانند آمریکا لاسین کامل شده است. در سال ۲۰۰۰، مجمع عمومی سازمان ملل «برنامه‌ی هزاره» را تصویب کرد. هدف این برنامه

- تمام کشورهای در سازمان ملل متحد برابر و یکسان هستند. اما در مقام عمل کشورهای ثروتمندتر و قدرتمندتر هنوز اثرگذاری بیش‌تری دارند.

* دستاوردهای توسعه سازمان ملل به برنامه توسعه کشورهای در حال توسعه:

- ← امید به زندگی در سطح جهان افزایش یافته است.
- ← نرخ مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال کاهش یافته است.
- ← اقدامات در جهت کاهش بیماری‌های واگیردار افزایش یافته است.
- ← اقدامات سازمان بهداشت جهانی در جهت ریشه کنی بیماری‌ها افزایش یافته است.
- ← توجه به مسائل حقوق بشر گسترش یافته است.

مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم | دکتر سید امامی | جلسه ششم [هفته ۶] | ۱۹، ۱۲، ۹۳

مدعای اصلی «آرمان گفت و گو» این است که درگیری هر دولت مرتبط است با اقتصاد، موقعیت جغرافیایی...

- در گذشته ای ضعیف دور که هدف شکل‌گیری نهادهای سیاسی بسیار محدود بودیم. اقتدار لای محلی و قبیله‌ای بودند و دولت به شمار نمی‌رفتند. در سطح جهانی و طایفه‌ای بودند. مثلاً در نزاع لای قبیله‌ای و یا شکار، اتحاد به وجود می‌آمد.

اشکال مختلف دولت در طول تاریخ: دولت شهر ای یونان باستان / امپراتوری لای باستان در بین‌النهرین، چین، ایران

از قرن ۱۸ به بعد نوع جدیدی از واحد سیاسی شکل گرفت. نخست در اروپا دولت شکل گرفت. بنیادی ترین تعریف

از دولت مدرن همان تعریف دولت مللی (Nation state) است.

از جمله دولت‌های بی‌امدن، نهادهای فئودالی بوده اند. سلطنت لای مطلقه‌ی اروپا، فکر و لای پاپی و دولت‌ها

ساکزائگان نیز از نمونه‌های دولت بی‌امدن است. در آسیا حکومت‌های خوانین را داشتیم.

در اواخر قرن ۱۵، ۵۰۰ واحد سیاسی جدا در اروپا را شاهدیم. این تعداد تا ۱۹۰۰ م. به ۲۵ رسیده است.

* همی دولت های پدید مدرن دارای ۲ ویژگی بوده اند:
تخت) نبود هرگز آثار الحاق سازمانی مین حکام و نهاد های حکومتی.
روم) نبود فضایی باز برای ورود افراد شایسته به دستگاه حکومت.

دولت های مدرن به لحاظ تاریخی ویژگی هایی دارند:
۱) نهاد های دولت مدرن عمومی محسوب میشوند و در اختیار طبقه ی حاکم نیستند. متعلق به کل ملت اند.

۲) نهاد های دولت مدرن وقوانین وضع شده ی آن، در یک محدوده ی جغرافیایی خاص حاکمیت دارند؛ فقط در چهارچوب مرزها.

۳) انحصار کاربرد مشروع زور را در قلمرو خود در اختیار دارند.

۴) دستگاه اداری به عنوان دستگاه غیر لفظی به فعالیت می پردازد. خدمات عمومی این دستگاه مطابق با قوانین صورت می گیرد. خدمت های دستگاه، استقلال تکلیفاتی دارند.

- در اروپا دولت های مدرن در چهارچوب انقلاب صنعتی شکل گرفت. (گذار از جامعه ی کشاورزی به جامعه ی صنعتی)
دولت های مدرن هم برآمده از این تحول اند و هم تأثیرگذار بر آن.

* دولت های مدرن در اوایل قرن بیستم با چهار مسئله ی عمده مواجه شدند:

۱) دفاع در برابر تهاجم خارجی و عوامل نا امن کننده داخلی.

۲) کمک به اقتصاد ملی و حفاظت از آن.

۳) گسترش پذیرش امثالی بیشتر مردم در جامعه ی سیاسی (گذار به دموکراسی)

۴) تأمین نیاز شهروندان و رفاه آنان.

...

مفهوم ملت (Nation) در اروپا شکل گرفت و به سایر نقاط منتقل شد. دولت های مستقل که پس از استعمار در این شکل
پدید آمدند، دارای تنوع و تعدد ^{قومیتی} ~~گوناگون~~ بودند. ^{مسلک} اندوخته از حدود ۱۳ هزار جزیره تشکیل شده است که مردم بسیاری از
این جزایر دارای زبان و فرهنگ متفاوتی دارند. لذا شکل ^{کلی} ~~کلی~~ دولت و ملت واحد از آن بسیار سخت است.

حکومت ها استعماری ۲ ویژگی دیگر نیز داشتند: آن ها در پی گسترش قلمرو خود نبودند، بلکه به دنبال بهره برداری از منابع ۱۳

مستعمرات بودند. هدف اصلی بهره‌کشی از مستعمرات بود است. نهادهای دولت‌های استعماری پس از استقلال کشورها به روند استعماری خود ادامه دادند.

و نیز دیگر این بود که در برخی از مراکز اصلی قدرت اقتصادی داشتند و پس در سایر مناطق حضور مستقیم فزاینده‌تری نداشتند. لذا در چنین مناطقی هم چنان قدرت‌های سنتی حکومت می‌کردند.

* دولت‌های سیاسی استعماری جدید ۲ مرتبه داشتند:

- ۱- حضور در کارون اصلی قدرت ملی و تئوریک.
- ۲- توانایی اعمال قدرت در بسیاری از قلمروها را نداشتند.

این دولت‌های سیاسی استعماری برای رفع مشکلات خود به دولت‌های مدرن روی می‌آوردند.

روابط حامی-بیرو و آلوسی هوادار سازی

که به این صورت است که حامی به فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ... دسترسی دارد. او با توجه به میزان اطاعت

بیرو، امکانات می‌داند.

حامیان خود را قتم و ناهی بیروان معرفی می‌کنند و امکاناتی را در ازای بیروی به بیرو می‌دهند. هرگونه توزیع منابع در این چارچوب است. در مقابل، بیروان به حمایت از حامی می‌پردازند.

آلوسی هوادار سازی با آلوسی دولت‌های مدرن منافات دارد و به شکل ترکیبی نظام پانرمونیالیستی می‌انجامد. **نظام پانرمونیالیستی:** نظامی که حاکم، کشور تحت حکومت را تجزیه از ممالک خود می‌داند.

ویژگی های دولت کشورهای در حال توسعه (آفت های کشورهای در حال توسعه):

- **نبود تمایز جدی میان نهادهای دولتی از نهادهای خصوصی:** برخلاف نهادهای دولت مدرن که نهادی عمومی است، نهاد کشورهای در حال توسعه تحت نفوذ حزب حاکم است. دستگاه های دولتی ملک خصوصی حاکمان است. این خصلت غنیمت گیری و بهره کشی برخی از دولت هاست که از نهادها نه برای خدمت به مردم بلکه برای فریب کردن منابع خود استفاده می کنند. در نظام های نوپاتریمونیالی روابط حامی پیرو شکل می گیرد. فساد در این کشورها وجود دارد. فساد یعنی استفاده از منابع دولتی برای منافع شخصی. نمونه های زیادی داریم؛ مثل رضاشاه که از خانواده ای متوسط به پایین بود اما هنگام خروج از کشور ثروتمندترین ایرانی بود. یا مارکوس در فیلیپین...
- **ناتوانی دولت یا مشکل نفوذ در سرزمین:** توانایی اجرایی محدود به پایتخت یا چند شهر بزرگ دارند و نسبت به مناطق دورتر نفوذی ندارند. اگرچه اغلب این کشورها ارتش قدرتمند و بودجه ی نظامی بالایی دارند، ولی نمی توانند ابزار پیشبرد فرامین دولت مرکزی باشند؛ مثل پاکستان. میانگین هزینه های نظامی کشورهای در حال توسعه بالاتر از کشورهای توسعه یافته است.
- **دستگاه اداری در کشورهای در حال توسعه نه کارآمد است و نه استقلال کافی دارد؛** مقامات در امور بروکراسی دخالت می کنند. گروه حاکم پس از دراختیار گرفتن قدرت، مدیران اجرایی را کنار می گذارند و افراد مرتبط با خود را روی کار می آورند.

دولت سازی (state making):

دولت پدیده ای متأخر است. در عصر حاضر منظور از دولت کارآمد دولت مدرنی است که نمایندگان مردم دارد، دستگاه اداری دارد، بر مردمی معین در چارچوب سرزمینی حکومت دارد.

در نوشتگان دولت سازی ۴ موضوع مورد بحث است:

۱. **برپایی سامان یا نظم سیاسی:** در کشورهایی که مستعمره نبوده اند، حل مسئله ی نظم و ایجاد ثبات سیاسی جدی تلقی می شد. بعد از جنگ جهانی دوم با شکل گیری کشورهای جدید، هانتینگتون در کتاب معروف خود «سامان سیاسی» می گوید: کشورهای در حال توسعه در ایجاد نظم ناتوانند. انواع کشورهای آفریقایی نظیر نیجر، چاد، ... از این جمله اند. در آثار متخصصان توسعه، مفهوم دولت های سست (soft)، دولت های ضعیف (weak)، دولت های اسمی (nominal)، شبه دولت ها، دولت های شکست خورده (failure) و دولت های فروپاشیده (collapsed) دیده می شود. الآن در خاورمیانه نمونه های زیادی می بینیم؛ مثل عراق و سوریه. یکی از پژوهشگران این عرصه «میگدال» علل ناتوانی دولت ها در این زمینه را بررسی کرده است. (تعریف میگدال از دولت های ضعیف)

از کم هزینه ترین روش ها برای برقراری نظم در جوامع چند حاکمیتی، حل و جذب تمام گروه ها و سران فرقه ها در یک مجموعه است.

دولت ها با استفاده از نمادهای ملی نظیر عناصر نژادی، زبان، ... تلاش می کنند نوعی هویت برای مردم ایجاد کنند؛ به این فرآیند **ملت سازی** می گویند.

تجربه ی تاریخی نشان می دهد که قدرت از لوله ی تفنگ خارج می شود. اما مشروعیت سازی است که کارآیی برای دولت ایجاد می کند.

۲. **توانایی پیشبرد توسعه ی ملی:** رابطه ی مستقیمی بین تعهد دولت ها به توسعه و بهبود شاخص های توسعه وجود دارد. نظریه ی سنتی لیبرالیستی که دولت کوچک تر بهتر است و دولت نباید مداخله کند، رد می شود. دولت های توسعه گرا وارد مطالعات توسعه شده اند. کره جنوبی، تایوان، سنگاپور، مالزی نمونه هایی از دولت های توسعه گرا به شمار می روند. در مقابل، دولت های غارتگر یا بهره کش وجود دارند؛ رسالت این دولت ها تأمین منافع حاکمان است.

۳. **ویژگی های دولت های توسعه گرا:**

❖ وجود نخبگان سیاسی که هویت قوی ملی دارند و اراده ی قوی برای پیشرفت کشور خود دارند.

❖ وجود بروکراسی کارآمد و مستقل

❖ وجود وجدان کاری و روحیه ی کار گروهی

❖ ارتباط نزدیک و مثبت میان کارگزاران بخش دولتی و بخش خصوصی

دولت های توسعه گرا به خود جامعه هم اتکا می کنند و رابطه ی خاصی با آنان برقرار می کنند؛ پیتر اونس این ویژگی را با مفهوم «استقلال متکی بر جامعه» معرفی می کند.

۴. نهادسازی و کارآمدی نهادها: فقدان چنین نهادهایی از عوامل توسعه نیافتگی به شمار می رود. برای مثال در کشوری که دستگاه قضایی مستقلی وجود ندارد، نمی توان از آن کشور انتظار اجرای قوانین را داشت.

۵. توانایی سیاستگذاری: به معنای توانایی مدیریتی است. برخی از عواملی که موجب ضعف در سیاستگذاری می شود عبارت است از:

- منازعات بی پایان میان نخبگان
- نوچه پروری
- کوتاه بودن عمر دولت ها
- نداشتن کارشناسان زبده و نبود سازمان های برنامه ریز
- نبود مؤسسات پژوهشی کارآمد برای دادن اطلاعات به سیاستگذاران
- مداخلات مستمر صاحبان قدرت در برنامه ریزی
- منشأهای خارجی؛ نظیر بحران اقتصادی یا رکود اقتصادی در سطح جهانی / فاجعه ها و تغییرات زیست محیطی / آشوب های سیاسی ای که منشأ بیرونی دارند.

برای تقویت توانایی سیاستگذاری یک دولت چند اقدام پیشنهاد می شود:

فراهم آوردن سازوکارهایی برای آشنایی مدیران سیاسی با فرآیند سیاستگذاری
دستیابی مدیران به اطلاعات سیاسی کافی
بررسی و ارزیابی پیامدهای سیاستگذاری های صورت گرفته